



۲۳

خدای وعده‌های صادق

شهید یحیی سنوار

وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ

و بی شک و بدون تردید، فقط لشکر ما پیروزند.

صافات ﴿٧٣﴾



شانزده‌ساله بودم و این شانزدهمین سالی بود که می‌رفتم راهپیمایی روز قدس. درست شنیدین؛ من تموم سال‌های عمرم رو توی این راهپیمایی شرکت کرده بودم؛ چون خانواده‌م حضور در این حرکت جهانی امام خمینی رو مثل نماز بر خودشون واجب می‌دونستن.

البته از راهپیمایی‌های هفت سال اول عمرم خاطره‌ای به یاد ندارم؛ چون یا توی بغل مادرم بودم یا توی کالسکه؛ اما هفت سال دوم رو خیلی خوب یادمه؛ یه لذت خاصی داشت برام، رفتن به راهپیمایی.

راستش اون ایام خیلی هم به فلسفهٔ چنین تجمعاتی فکر نمی‌کردم. فقط دوست داشتم برم وسط جمعیت، صدام رو بندازم توی گلوم و فریاد بزنم؛ مرگ بر آمریکا. مرگ بر اسرائیل.

خلاصه اون هیجان‌ها، اون سرودهای زندهٔ گروهی و غرفه‌های بازی، اون لذت نقاشی‌کردن پرچم فلسطین و ایران روی صورت‌هامون، اون احساس قدرتی که موقع لگدزدن به پرچم اسرائیل بهمون دست می‌داد و در آخر هیجان تماشای آتیش‌گرفتن پرچم رژیم صهیونیستی و آمریکا، باعث شد هر سال ذوق رسیدن روز قدس رو با خودم حمل کنم؛ اما انگار این شانزدهمین سال، حس و حالش فرق می‌کرد. انگار همراه قدکشیدن قدّم، سوالات و شبهات زیادی هم توی ذهنم قد کشیده بودن.

[صبح روز قدس] پدرم همه رو از خواب بیدار کرد و هر کی رفت سمت وسایل شخصی‌ش تا حاضر بشه؛ خودش هم که طبق معمول زودتر از همه آماده شده بود، مثل هر سال وسط پذیرایی ایستاد و با صدای بلند گفت: «وضو یادتون نره.» هر بار هم ازش می‌پرسیدیم: «وضو چرا؟» فقط یه جواب می‌داد:

– شرکت توی راهپیمایی، هم عبادته، هم مبارزه. پس برای عبادت باید وضو داشت و برای مبارزه باید به موقع توی صحنه حاضر شد.

و احتمالاً بر مبنای همین استدلال بود که خانواده‌ما هرساله به عنوان اولین نفرات، خودش رو به محل شروع راهپیمایی می‌رسوند.

[روبه‌روی مسجد ابوذر] رسیدیم به مسجد جامع ابوذر؛ ماشینمون رو یه جا پارک کردیم و نم‌نم با مردم راه افتادیم سمت دانشگاه تهران. توی مسیر تصاویر شهدای زیادی به چشم می‌خورد؛ اما تصویر یحیی سنوار بیشتر. یه جا هم نمادی از این شهید شاخص حماس نصب کرده بودن که خیلی با صلابت و درحالی که رگ گردنش متورم شده بود، دست‌هاش رو به علامت پیروزی آورده بود بالا.

همون جا دوباره درگیری‌های ذهنی‌م شروع شد و برای اولین بار توی این شانزده سال، برگشتم و به بابام گفتم:

– چه فایده داره هر سال با زبون روزه داریم میایم راهپیمایی؟ نه قدسی آزاد شده، نه اسرائیلی از بین رفته. جدیداً هم که صهیونیست‌ها هارتر شدن و دارن یکی‌یکی آدم‌های به درد بخور ما رو شهید می‌کنن؛ نمونه‌ش همین یحیی سنواری که نمادش رو گذاشتن اینجا.

عادت بابام این بود که جواب هیچ سؤال‌ی رو سریع نمی‌داد؛ یعنی توی تموم گفت‌وگوها مون اول تأمل می‌کرد و بعد خیلی خلاصه و نقطه‌زن جواب می‌داد. به قول خودش: «حتی اگه روی جوابی که بلد ی هم فکر کنی، یه جواب بهتر به ذهنت می‌رسه.»

برای همین تعجب نکردم از سکوتش و می‌دونستم داره فکر می‌کنه. چند ثانیه‌ای رو غرق سکوت، دوشادوش هم راه رفتیم که ازم پرسید:

– آقامجتبی! توی زندگی حاضری روی حرف کی قسم بخوری؟ منظورم اینه اون کسی که خیالت راحت در هیچ صورتی بهت دروغ نمی‌گه و اگه بمیره هم پا

روی وعده‌هاش نمی‌ذاره، کیه؟

بی‌درنگ به خودش اشاره کردم و گفتم: «معلومه، بابام.»

خندید و گفت: «به جز من!»

– به جز شما! خب ماما!

بابا سرش رو انداخت پایین و ادامه داد:

– چرا هر کی بیاد بهت بگه مامانت بدقوله یا مثلاً دروغ می‌گه، هرگز باور

نمی‌کنی؟

– حُب چون یه بار هم ندیدم مامانم دروغ بگه یا بدقولی کنه. بارها دیدم

حتی زمانی که به ضررش بوده، راست گفته و سر قولش مونده.

– آفرین! یه سؤال دیگه! تا حالا دیدی یا جایی خوندی کسی بتونه با علم

و منطق ثابت کنه که خدای متعال حتی یه جا نعوذ بالله زده باشه زیر قولش؟

خندیدم و گفتم: «معلومه که نه! این چه سؤالیه بابا؟!»

بابام لبخندی زد و گفت: «خدایی که همه خردمندان دنیا به صداقتش ایمان

داشته و دارن، توی قرآنش و لایه‌لای تموم وعده‌های صادقش، یه وعده مهم

داده و فرموده: ﴿وَإِنْ جُنَدْنَا لَهُمُ الْعَالِيُونَ﴾؛ یعنی سربازان ما قطعاً پیروز هستن.»

– پس کی بابا؟ یحیی سنوار، سیدحسن نصرالله، حاج قاسم، اسماعیل

هنیه و.... همه سربازهای خدا شهید شدن؛ اما اسرائیل سرجاشه و هر روز هم

گستاخ‌تر می‌شه.

بابام تسبیحش رو توی دست‌هاش جابه‌جا کرد و گفت:

– این حرف تو یعنی هر کی شهید شد، دیگه مُرده و اثرگذاری‌ش تموم شده؛

درحالی‌که خدا توی قرآنش می‌گه: «شهادت زنده هستن.»^۱ توی زیست‌شناسی

هم می‌خونیم که نشونه وجود زنده اثرگذاری‌شه. پس اینکه بارها شنیدیم

و توی کتاب‌ها خونیدیم فلان بیمار لاعلاج به فلان شهید توسل کرده و خوب

شده یا اتفاق‌هایی از این دست، همه‌ش نشونه زنده بودنِ شهادت؛ همون

زنده‌بودنی که خدا توی قرآنش وعده داده.

۱. ﴿وَلَا تَحْزَنْ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ (آل عمران، ۱۶۹).

بابا باز تأملی کرد و گفت:

– ببین پسر! اول اینکه خدای وعده‌های صادق! اگه توی قرآنش فرموده: «عاقبت، صالحان روی زمین حاکم می‌شن» یا فرموده: «سربازان حق پیروز هستن» و... مطمئن باش دیر یا زود تموم این اتفاق‌ها خواهد افتاد؛ اما حرف من اینه: اگه همین الان هم یه کم عمیق‌تر به اسرائیل نگاه کنی، متوجه می‌شی وعده خدا پیرامون پیروزی سربازان جبهه حق تا حد زیادی محقق شده.

– سربازان خدا چطور پیروز شدن که اسرائیل هنوز وجود داره بابا؟ رژیم صهیونیستی روزبه‌روز داره جانی‌تر می‌شه، بعد ما دلمون رو خوش کردیم به راهپیمایی کردن توی روز قدس. اصلاً این راهپیمایی‌ها چه سودی داره؟

بابا برگشت و گفت: «بیا چند دقیقه بشینیم.» رفتیم و کنار خیابون روی یه صندلی نشستیم. مامانم همون طوری که داشت می‌رفت سمت غرفه کودک، گفت: «تا شما حرف می‌زنین، منم طهورا و زینب رو ببرم اونجا یه کم بازی کنن.» بابام دست‌هاش رو گذاشت روی زانوم و گفت:

– مجتبی جان! دلیل برای اثبات شکست خوردن اسرائیل زیاده، من فقط به چند موردش اشاره می‌کنم، خودت بعداً برو و پیرامونش مفصل تحقیق کن. بعد هم نفس عمیقی کشید و ادامه داد:

رژیم صهیونیستی سال‌هاست قوی‌ترین سلاح‌های جنگی دنیا در اختیارشه و سالیان ساله که داره زور می‌زنه دو تا کار رو انجام بده؛ یکی غزه به اون کوچیکی رو تصرف کنه؛ دوم، حماسی رو از بین ببره که کمترین امکانات نظامی رو داره. اما با اون همه امکانات پیشرفته نظامی، نه موفق شده غزه رو تصرف کنه، نه از پس حماس براومده. به نظرت این برای اسرائیلی‌ها پیروزی به حساب می‌آد یا شکست؟

یا همین یحیی سنوار، سالیان سال شده بود بلای جون اسرائیلی‌ها. چند بار هم دستگیرش کردن و آخرین بار به چهار تا حبس ابد محکوم شد؛ اما خواست خدا این بود که سال ۲۰۱۱ اونم بعد از ۲۲ سال اسارت سخت توی زندان‌های اسرائیل که چهار سالش هم توی زندان انفرادی گذشت،^۱ به همراه بیش از

هزار اسیر فلسطینی، با یه اسیر صهیونیست بنام «گلعاد شالیت» تبادل بشه و آزادش کنن.^۱

مجتبی جان! وقتی اسرائیل مجبور می‌شه برای آزادی یه اسیر خودش، بیش از هزار نفر از اسرای فلسطینی که گاهی قهرمانانی از حماس مثل یحیی سنوار هم بینشون هستن رو آزاد کنه، اسرائیل پیروز شده یا سربازانِ جبههٔ حق؟

جالبه که صهیونیست‌ها بعد از آزادی یحیی سنوار گفتن: «به شدت از آزادکردنش پشیمونیم.»^۲ می‌دونی چرا؟ چون یحیی سنوار بعد از آزادی، پدر صهیونیست‌ها رو درآورد. اومد و شد رهبر حماس توی غزه. بعد هم سحرگاه ۷ اکتبر ۲۰۲۳ با اجرای عملیات طوفان الاقصی بلایی سر اسرائیل آورد^۳ که حضرت آقا فرمود: «رژیم غاصب صهیونیستی، هم از لحاظ نظامی، هم از لحاظ اطلاعاتی، یه شکست غیرقابل ترمیم خورده.» آقا فرمود: «شکست رو همه می‌گن، اما من تأکید می‌کنم به "غیرقابل ترمیم" بودنش.» بعد هم حضرت آقا گفتن: «از شنبهٔ پانزدهم مهر [یعنی روز انجام عملیات طوفان الاقصی] رژیم صهیونیستی [دیگه] رژیم صهیونیستی قبلی نیست و ضربه‌ای خورده که به این آسونی قابل جبران نخواهد بود.»^۴ اگه این پیروزی سربازان خدا نیست، پس چیه پسرم؟

شاید بگی حُبِ بعدش اسرائیل حمله کرد و غزه رو به خاک و خون کشید. درسته! اما من می‌گم همون وحشی‌گری‌ش هم براش تبدیل شد به یه شکست دیگه. چرا؟ چون اسرائیل با کشتن زنان و کودکان بی‌گناه، توی دنیا منفورتر شد؛ یعنی اگه تا دیروز چند تا کشور اسلامی علیه اسرائیل تظاهرات می‌کردن، بعد از جنایت‌هاش توی سال‌های اخیر، تقریباً از تموم کشورهای دنیا یه عده بلند شدن و نفرت خودشون رو نسبت به صهیونیست‌ها فریاد می‌زنن. حتی ورزشکارهای اسرائیل هم توی جاهای مختلف دنیا، دارن هوو می‌شن. از اون طرف مردم فلسطین، روزه‌روز دارن محبوب‌تر می‌شن توی چشم دنیا. همهٔ

۱. خبرگزاری تسنیم: <https://B6037n.ir/by2>

۲. همان.

۳. زندگی‌نامهٔ شهید سنوار: <https://www.aparat.com/v/kgI5jg5>

4. <https://farsi.khamenei.ir/video-content?id54080>

اینا نشونه‌هایی از تحقق وعده خدا توی آیه ۱۷۳ صافات که می‌گه: «سربازان خدا قطعاً پیروز هستن.»

حتی به شهادت‌رسوندن یحیی سنوار هم برای اسرائیل تبدیل شد به یه شکست؛ چون یحیی سنوار محبوبیت جهانی پیدا کرد و سازمان رادیو و تلویزیون اسرائیل مجبور شد اعتراف کنه و بگه: «سنوار عملاً به یه اسطوره تبدیل شد.» مقاماتشون هم گفتن: «با ترور سنوار، نه تنها حماس نابود نمی‌شه؛ بلکه سریع‌تر از اونی که ما فکرش رو بکنیم، شکوفا می‌شه و خودش رو می‌سازه.»^۱ این یعنی صهیونیست‌ها با ترور یحیی سنوار هم محبوبیتش رو توی دنیا افزایش دادن، هم ایشون رو به آرزوی دیرینه‌ش که همون شهادت بود، رسوندن. خودش توی یه سخنرانی می‌گه: «بزرگ‌ترین هدیه‌ای که دشمن می‌تونه به من بده، اینه که من رو ترور کنه و من رو به عنوان شهید بفرسته به پیشگاه خدای متعال.» ایشون می‌گه: «من در واقع ترجیح می‌دم به جای مُردن بر اثر بیماری کرونا، با اف ۱۶ یا با موشک از دنیا برم. شیخ احمد یاسین به ما یاد داد که مرگ در راه خدا آرزومون باشه و من ترجیح می‌دم شهید بشم.»^۲

آره پسر! اینکه اسرائیل هرچی حمله می‌کنه، نمی‌تونه غزه رو بگیره. اینکه سال‌ها می‌خواد حماس رو از بین ببره و نمی‌تونه. اینکه سنوار رو آزاد می‌کنه، می‌شه قاتل جونش. اینکه شهیدش می‌کنه، تبدیل می‌شه به یه قهرمان و یه جور دیگه میشه خار چشم اسرائیل. و اینکه رژیم صهیونیستی هرچی جلوتر می‌ره، توی دنیا منفورتر می‌شه و از اون طرف به محبوبیت فلسطین اضافه می‌شه، یعنی تحقق این وعده قرآنی خدا **﴿وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ﴾** خیلی وقته شروع شده و ان شاء الله با نابودی کامل اسرائیل هم تکمیل می‌شه. مامان و خواهرهام اومدن و گفتن: «راه بیفتیم؟ به قطعنامه و نماز جمعه نمی‌رسیم ها.»

بابا بلند شد و گفت: «یا علی! بریم.»
راه افتادیم و چند قدم جلوتر بهم گفت:

1. B2n.ir/ey4716.

۲. فیلم صحبت‌های شهید در فضای مجازی موجود است.

– در مورد اینی هم که می‌گی راهپیمایی علیه اسرائیل چه سودی داره، یه سؤال دارم؟ اگه خدایی نکرده هر روز توی همه شهرای ایران یه عده بلند بشن و بر علیه تو شعار بدن و بگن ازت متنفریم، توی فضای مجازی هم کلیپ‌هاش منتشر بشه، چه حالی پیدا می‌کنی؟

تأملی کردم و گفتم: «فکرش هم عذاب‌آورده بابا.»

– ای قربون پسر چیزفهم! این راهپیمایی‌ها، همین بلا رو داره سر اسرائیل می‌آره. وقتی هر سال توی کشورهای مختلف یه عده بیان توی خیابون و مرگ بر اسرائیل بگن، هم اسرائیلی‌ها بعد از اینکه می‌فهمن منفور مردم دنیا هستن، احساس تنهایی بیشتری می‌کنن، هم مردم بی‌طرف دنیا با دیدن تصاویر این راهپیمایی‌ها حساس می‌شن و می‌رن تحقیق می‌کنن که چرا یه عده علیه اسرائیل دارن حرف می‌زنن؛ بعد به جنایت‌های این رژیم غاصب پی می‌برن و اونا هم به مرور تبدیل می‌شن به مخالف‌های اسرائیل و نتیجتاً این غده سرطانی توی دنیا منفورتر و تنهاتر از گذشته می‌شه. پس هرچی تعداد شرکت‌کنندگان توی راهپیمایی‌ها بیشتر باشه، ضربه‌ش به اعتبار اسرائیل محکم‌تر خواهد بود. برای همینه که بارها گفتم: «هر قدمی توی راهپیمایی برمی‌داریم، یه گلوله‌ست که داره به سمت اسرائیل شلیک می‌شه.»

هیچ وقت این قدر از شرکت توی راهپیمایی روز قدس لذت نبرده بودم. بعد از حرف‌های بابا احساس کردم یه سربازم که داره اسرائیل رو زیر گام‌های مبارز خودش له می‌کنه. مشتم رو گره کردم و همراه با جمعیت فریاد زدم: «مرگ بر اسرائیل.»